



نگاهی به فیلم «چاره دیگری نیست»
نماینده سینمای کره در اسکار

انتقام کردهای از آمریکا

صفحه ۸

VATAN-E-EMROOZ | VOL.18 | NO.4477 | TUE.DEC.02, 2025 | ISSN:2008-2886

۱۹۹۱ سال و ۹۴ روز گذشت |

روزنامه صبح ایران



علائم حیاتی رضا امیرخانی پایدار است
وی تحت مراقبت‌های ویژه پزشکی قرار دارد

دعای رهبر انقلاب برای رضا امیرخانی

صفحه ۴

سه‌شنبه ۱۱ آذر ۱۴۰۲ | جمادی‌الثانی ۱۴۴۷ | ۲۵ دسامبر ۲۰۲۵ | سال هجدهم | شماره ۸۴۴۷۷ | صفحه ۱۰ هزار تومان



تیتیر های امر وز



چرا در صورت حمله آمریکا و رژیم صهیونیستی
مردم در کنار جمهوری اسلامی قرار می‌گیرند؟

نظام حافظ ایران

چرا اسرائیل به دنبال فعال‌سازی گروهک‌های
تروریستی در غرب و شرق ایران است؟

صفحه ۲

بارش برف و باران در ۲۶ استان تا پایان هفته

چتر باران روی ایران

صفحه ۲

درباره ویدئوی «درگیری موتورسواران با پلیس»

داستان

قیر و کارزین

صفحه ۲

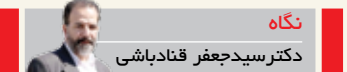
گزارش «وطن امروز» از تأثیر جالش مسکن
در ایران بر اقتصاد خانواده‌ها

ویژه

سنگینی سقف بر شانه خانوار

صفحه ۳

تعدد جاسوسان صهیونیست ایران معضل جدید رژیم صهیونی



نگاه
دکتر سیدجعفر قنادباشی

اعلام اخیر رژیم صهیونیستی مبنی بر «دستگیری جاسوس‌های مرتبط با ایران» بار دیگر بحث نفوذپذیری ساختار امنیتی اسرائیل و بحران عمیق درونی رژیم را به سطح افکار عمومی کشانده است. در ظاهر، تل آویو می‌کوشد این خبر را نشانه هوشیاری سرویس‌های اطلاعاتی خود معرفی کند اما در واقعیت، چنین اندادی بیش از آنکه از توان اطلاعاتی اسرائیل حکایت داشته باشد، به شکندگی و چندپارگی جامعه صهیونیست اشاره می‌کند.

رژیم بر خلاف بسیاری از دولت‌های مدرن، فاقد یک هویت اجتماعی یکپارچه است. جامعه صهیونیست از مجموعه‌ای نامگون از قومیت‌ها، مذاهب، زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت تشکیل شده؛ از مهاجران روس تا گروه‌های آفریقایی، از ساکنان قدیمی تا مهاجران اروپایی. این درهم‌ریختگی فرهنگی و شکاف‌های عمیق اجتماعی، باعث شده مفهوم «غیرت ملی» یا همان پیوند اجتماعی پایدار که در بسیاری از جوامع بازدارنده جدی در مقابل جاسوسی است، در اسرائیل بسیار ضعیف و شکننده باشد.

حتی پیش از عملیات تاریخی توفان الاقصی، شکاف داخلی رژیم به مرحله انفجار رسیده بود. اختلافات کابینه افراطی، اعتراضات گسترده اجتماعی و فرهنگی، تظاهرات صدها هزار نفری هفتگی علیه اصلاحات قضایی نتانیاو، تضعیف سرمایه اجتماعی ارتش، شایاک و موساد و ناتوانی احزاب در کسب اکثریت پایدار در کنست، همگی حکایتی را برای تثبیت جایگاه سیاسی دولت در چنین فضایی، طبیعی است انگیزه‌های فردی، قومیتی و مالی بتواند افراد را به سمت همکاری با سرویس‌های اطلاعاتی خارجی سوق دهد.

در کنار واقعیت‌های اجتماعی، نباید به نقش «مهندسی رسانه‌ای» رژیم نیز بی‌توجه بود. انتشار خبرهای امنیتی در این رژیم معمولاً ۲ هدف اساسی دارد: نخست، ایجاد هراس و انحراف افکار عمومی از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی؛ دوم، بازسازی چهره دستگاه اطلاعاتی پس از شکست‌های پیاپی. به بیان روشن‌تر، بخشی از این آمار می‌تواند در خدمت رقابت‌های داخلی به کار رود. تجربه نشان داده در بسیاری موارد، تل آویو نفوذ صرفاً به معنای «استخدام نیروی انسانی در خاک دشمن» نیست.

با این همه، نمی‌توان انکار کرد جمهوری اسلامی ایران طی سال‌های اخیر یک تحول بنیادین در راهبرد اطلاعاتی خود ایجاد کرده است. اخبار امنیتی را برای تثبیت جایگاه سیاسی دولت یا توجیه اقدامات نظامی منتشر می‌کند.

با این همه، نمی‌توان انکار کرد جمهوری اسلامی ایران طی سال‌های اخیر یک تحول بنیادین در راهبرد اطلاعاتی خود ایجاد کرده است.

نفوذ صرفاً به معنای «استخدام نیروی انسانی در خاک دشمن» نیست.

ادامه در صفحه ۷

صفحات ۷ و ۵



جمهوری اسلامی؛ جمهوری پاک‌دستان

در افکار عمومی برای شنیدن اخبار منفی است. روانشناسی اجتماعی به ما می‌گوید انسان‌ها وقتی در شرایط اقتصادی دشوار یا احساس تبعیض قرار دارند، تمایل ناخودآگاهی دارند تا اخباری را که باورهای منفی‌شان را تأیید می‌کند، بیشتر باور کنند. شنیدن اخبار ساد، نوعی تأیید روانی است. در چنین فضایی، پذیرش اینکه فرزند یک نماینده مجلس پیک موتوری باشد و در پمپ بنزین جان دهد، سخت و سنگین است، زیرا این واقعیت، آن معادله ذهنی را به هم می‌زند. اگر مسؤول سالمی وجود دارد، پس نمی‌توان همه مشکلات را به گردن فساد سیستماتیک انداخت و این یعنی پیچیده‌تر شدن تحلیل شرایط. رسانه‌های معاند و حتی برخی رسانه‌های داخلی که به دنبال جذب مخاطب از طریق هیجان هستند، روی همین نقطه ضعف دست می‌گذارند. آنها با دربین گذاشتن روی موارد خطا، یک تعمیم نابجا را شکل می‌دهند. اگر از میان صدها مسؤول، فرزند یکی خطا کند، آن یک نفر نماد کل جمهوری اسلامی می‌شود اما اگر صدها نفر مانند سیدامیراحمد یا پسر آقای جنتی زندگی کنند، آنها استثنائاتی عجیب قلمداد می‌شوند که نباید مبنای قضاوت قرار گیرند. اینجاست که باید گفت ما در یک جنگ روایت‌ها قرار داریم که در آن، روایت پاکدستی مظلوم واقع شده است.

ما باید شجاعت این را داشته باشیم که بگوییم قضاوت‌های مان درباره حاکمیت و کارگزاران نظام، نیازمند اصلاح است. نباید اجازه دهیم صدای بلند چند طبل توخالی و فاسد، سمفونی خدمت و ساده‌زیستی بسیاری دیگر را محو کند. اگر سیدامیراحمد زنده بود و کسی این حقیقت را درباره او می‌گفت، احتمالاً در فضای مجازی با سیلی از تمسخر و ناباوری مواجه می‌شد. کاربران می‌گفتند: اینها نمایش است، دروغ است، مگر می‌شود؟! اما مرگ، آن هم چنین مرگ تراژیکی در حین کارگری، پرده‌ها را کنار زد. حادثه پمپ بنزین، نه فقط جسم آن جوان، بلکه سیاهی بدبینی‌های ما را نیز هدف قرار داد و حقیقتی عریان را پیش چشم‌مان گذاشت؛ اینکه هنوز هم می‌توان در اوج دسترسی به قدرت، پاک ماند.

ما نیاز داریم این روایت‌ها را تکثیر کنیم نکته قابل تأمل دیگر، واکنش مردم لردها و کل کشور است. شاید بسیاری از اهالی آن شهر تا پیش از این حادثه، با دین نماینده‌شان در مجلس تصور می‌کردند او و خانواده‌اش در حال پارو کردن پول و امکانات هستند. شاید وقتی مشکلات شهرشان حل نمی‌شد، در دل‌شان می‌گفتند نماینده ما سرگرم تأمین آینده فرزندان‌ش است اما حالا که واقعیت بر ملا شده، آنها با چهره‌ای دیگر از نماینده خود روبه‌رو شده‌اند؛ پدري داغدار که فرزندش برای نان حلال، جان داد. این تغییر زاویه دید، می‌تواند الگویی برای کل جامعه ایران باشد. اینکه پیش از قضاوت قطعی درباره هر مسؤولی، احتمال دهیم که شاید واقعیت زندگی خصوصی او با آنچه در شایعات و کلیشه‌ها می‌شنویم، فرسنگ‌ها فاصله داشته باشد.

ادامه در صفحه ۷

پنهان زندگی روزمره، آفازاده‌هایی هستند که نان بازاری خود را می‌خورند و از سفره انقلاب سهمی برای خود بر نمی‌دارند. سیدروح‌الله موسوی، پدر داغدار این جوان، جمله‌ای کلیدی دارد که باید در تاریخ سیاسی و اجتماعی ما ثبت شود. او می‌گوید در این یکی دو سال، برای هیچ آشنا یا فامیلی سفارش نکردم، چون درد مردم را درد خودم می‌دانستم. این جمله البته حالا باخون فرزندش امضا و تأیید شده است. این رخداد فرصتی طلایی و البته دردناک برای بازبینی قضاوت‌های ما است.

باید بپذیریم جامعه ما دچار نوعی خطای شناختی در تحلیل رفتار مسؤولان شده است. ما عادت کرده‌ایم تنها سیاهی‌ها را ببینیم. رسانه‌های نوین و شبکه‌های اجتماعی نیز بر آتش این بدبینی می‌دمند. منطق رسانه در عصر حاضر، منطق جنایت و جنجال است، خبر زندگی سالم و ساده‌زیستانه پسر یک مسؤول، ارزش خبری چندانی برای رسانه‌های زرد و حتی جریان اصلی ندارد. در مقابل، کوچک‌ترین لغزش یا استفاده از رانت توسط فرزند یک مقام دست‌چندم، چنان ضربه رسانه‌ای می‌گردد که گویی تمام ساختار سیاسی کشور در گیر این فساد است. این عدم تقارن در بازنمایی واقعیت، باعث شده «استثنای فساد» به جای «قاعده سلامت» بنشیند و باور عمومی را تسخیر کند.

■ **نگذاریم صدای فضیلت در هیاهوی ردبیلت گم‌شود** حقیقت آن است که مورد پسر نماینده لردها، تنها یک نمونه از خیل عظیم فرزندان مسؤولانی است که در سکوت و سلامت زندگی می‌کنند اما دیده نمی‌شوند. نگاهی منصفانه به بدنه مسؤولان جمهوری اسلامی نشان می‌دهد این سبک زندگی، آنچنان که تصور می‌شود نایاب نیست. برای مثال می‌توان به پسران سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی اشاره کرد؛ کسانی که با وجود جایگاه رفیع و محبوبیت بی‌ظیر پدر، همواره از کانون توجهات دوری گزیدند و شنیده‌ها حاکی از آن است که در مشاغل آزاد معمولی هرگز اجازه ندادند نام پدر، نردبان ترقی دنیوی‌شان شود. یا نمونه دیگر فرزندان اردش آیت‌الله جنتی است که سال‌هاست در شهر اصفهان به شغل تجاری مشغول است و زندگی کاملاً معمولی دارد، دور از هیاهوی سیاست و قدرت پایتخت.

این فهرست را می‌توان ادامه داد. پسر شهید حاجی‌زاده که به جای تکیه بر جایگاه پدر در سپاه پاسداران، راه جهاد را برگزید و در جبهه‌های سوریه به عنوان یک مدافع حرم معمولی و بی‌نام و نشان حضور یافت یا فرزندان مرحوم روح‌الله حسینیان که یک کارمند ساده در یک شرکت خصوصی است و هیچ نشانی از آفازادگی در زیست او دیده نمی‌شود یا فرزند شهید رشید که یک طلبه ساده باقی ماند و بسیاری دیگر که ما آنها را نمی‌بینیم، چرا نمی‌بینیم؟ چون آنها خود را فریاد نمی‌زنند، چون سلامت و پاکدستی، ذاتا بی‌سروصداست. این فساد است که با سروصدا و تبرج همراه است.

مشکل اصلی در این میان، نوعی تمایل روانی



یادداشت

مهدی حسینی

در روزهای اخیر خبری کوتاه و تکان‌دهنده از شهرشان لردها مخابره شد که در لایه‌های زیرین خود، حامل پیامی عمیق‌تر از یک حادثه معمولی بود. سیدامیراحمد موسوی، جوانی که به عنوان پیک موتوری یک رستوران برای کسب روزی حلال تلاش می‌کرد، در پی حادثه‌ای دلخراش در پمپ بنزین جان به جان آفرین تسلیم کرد. تا اینجا ماجرا شاید شبیه به ده‌ها حادثه تلخی باشد که روزانه در صفحه حوادث مرور و با تأسفی گذرا از آن عبور می‌کنیم اما نقطه عطف ماجرا زمانی رقم خورد که هویت واقعی این جوان فاش شد. کسی که در پمپ بنزین و حین انجام وظیفه شغلی‌اش جان باخت، فرزند سیدروح‌الله موسوی، نماینده حال حاضر مردم لردها در مجلس شورای اسلامی است.

این گزاره خبری به تنهایی کافی بود تا تمام پیش‌فرض‌های ذهنی بخش بزرگی از جامعه ایران را به چالش بکشد و ترک‌هایی عمیق بر دیواره باورهای کلیشه‌ای وارد کند؛ باورهایی که سال‌هاست بر ذهنیت جمعی ایرانیان سایه انداخته و هرگونه رابطه میان قدرت و مردم را تفسیر می‌کند. روایت شده است او مثل هزاران جوان زحمتکش دیگر کار می‌کرد، بی‌ادعا و بی‌هیچ تظاهری و تازه وقتی پس از حادثه با خانواده‌اش تماس گرفتند تا خبر شوم را بدهند، اطرافیان و حتی کارفرمایش متوجه شدند پدر این کارگر ساده، وکیل‌الرعایای شهرشان است.

■ **زمان فروپاشی کلیشه‌ها فرا رسیده است** در ذهن بخش‌هایی از جامعه ایران در طول ۲ دهه گذشته و تحت تأثیر بمباران‌های خبری و البته مشاهده برخی مصادیق واقعی از فساد و رانت، یک صورت‌بندی ذهنی مشخص و البته نادرست و غیردقیق شکل گرفته است. در این صورت‌بندی که می‌توان آن را نوعی مکانیسم دفاعی در برابر نابرابری دانست، پیش‌فرض قطعی و غیرقابل تغییر این است که هر کس به دایره قدرت نزدیک می‌شود، لاجرم از مواهب آن برای انتفاع شخصی و خانوادگی بهره می‌برد. در این نگاه، فرزند نماینده مجلس بودن مترادف است با تحصیل در دانشگاه‌های لوکس خارج از کشور، سوار شدن بر خودروهای میلیاردی، داشتن مناصب مدیریتی بدون تخصص و زندگی در برج‌های عاج. این تصویر چنان در ناخودآگاه جمعی رسوب کرده که هر داده‌ای خلاف آن، به مثابه یک استثنای باورنکردنی تلقی می‌شود.

اما ماجرای سیدامیراحمد موسوی راه را بر هرگونه تفسیر بدبینانه بست. او نه در یک پست دولتی و پشت میز ریاست، بلکه در خیابان‌ها و به عنوان پیک موتوری مشغول کار بود. این یعنی او نه تنها از رانت پدر استفاده نکرده بود، بلکه حتی از نام پدر برای جلب احترام یا اندکی ملاحظه بیشتر نیز بهره نبرده بود. در همان گمنامی و در همان گمنامی جان باخت. اگر آن حادثه رخ نمی‌داد، شاید هیچ‌گاه کسی نمی‌فهمید در زیر پوست این شهر و در لایه‌های

طرح رفاه مصنوعی ترامپ در غزه قطعاً شکست می‌خورد

نشد؟ چون نیروی مقاومت از دل مردم شکل گرفت. همیشه هم می‌گویند ایران پشتیبانی می‌کند؛ ایران از تظلم‌خواهی آنها حمایت سیاسی می‌کند اما اگر خود مردم نخواهند کاری کنند، پشتیبانی خارجی کاری از پیش نمی‌برد. مگر ایران می‌تواند برای کسی از هوا نیرو بفرستد؟ وقتی مردم خواهان زندگی بهتر باشند، ابزارش را هم پیدا می‌کنند.

این طرح شدنی نیست. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد چنین پروژه‌هایی به جایی نمی‌رسد. حداقل حداقل، اگر بخواهند واقعی صحبت غزه را جدا و در آنجا رفاه ایجاد کنند. قصد تاجر نیویورکی قاعدتاً خیرخواهی برای ساکنان غزه نیست. نیت وی این است میان ساکنان باریکه تفاوت ایجاد شود و در نهایت مردم مستقر در مناطقی که از سوی حماس اداره می‌شود، علیه نیروهای مقاومت شورش کنند اما آیا این بخش طرح ۲۰ ماده‌ای شدنی است؟ بی‌تردید خیر! به دلایلی که در ادامه ذکر می‌کنم.

آمریکا اگر توان انجام چنین کاری را داشت، در افغانستان انجام می‌داد. ۲۰ سال آنجا حضور داشت. همان زمان هم می‌گفتند قرار است یک مدل آمریکایی بسازد که همه منطقه حسرتش را بخورد و مثلاً پاکستانی‌ها، ایرانی‌ها یا مردم خلیج‌فارس برای کار به افغانستان بروند! اگر چنین الگویی شدنی بود، افغانستان بهترین فرصت بود. نه مردم آنجا به اندازه فلسطینی‌ها نسبت به غرب و اسرائیل کینه داشتند و نه مقاومت اسلامی جدی در آن حد وجود داشت.

حالا که ۷۰ هزار غیرنظامی که بسیاری‌شان زن و کودک بودند، در غزه شهید شده‌اند، چطور می‌خواهند منطقه‌ای بسازند که مردم در آن زندگی کنند؟ اینها بیشتر در حد رویاپردازی‌های ترامپ است؛ همان‌طور که دربارۀ اوکرراین چه چیز تازه‌ای در این طرح ۲۰ ماده‌ای هست که قبلاً تجربه نشده باشد؟

اینها فانتزی‌های ترامپ است. حتی اگر اسرائیل هم زیر بارش برود، نتیجه‌اش چیزی جز تقویت دستاوردهای مقاومت نخواهد بود. به نظر من این طرح هم قطعاً شکست می‌خورد. اصلاً این به معنای واقعی «طرح» نیست. طرح باید چارچوب داشته باشد؛ نقطه شروع و پایان و توافق حداقلی. اینکه کسی بیاید دیکته بخواند «من می‌گویم اینجا اجرا شود»، طرح نمی‌شود. ۸۰-۷۰ سال است انواع طرح‌ها برای فلسطین ارائه شده؛ از طرح فهد تا طرح کیسینجر و نیکسون و طرح‌های فرانسوی‌ها. در این ۷۰ سال چندین رئیس‌جمهور آمریکا آمدند و رفتند و مردند و هیچ‌کدام‌شان نتیجه‌ای نگرفتند.

با طرح و دیکته نمی‌شود مردمی را که اشغالگر پایش را بر گلولی‌شان گذاشته و نفس‌شان را بند آورده و حاضر نیست از سلطه‌طلبی‌اش کوتاه بیاید، به راهی رساند. هر قدر طرح‌های قبلی به نتیجه رسید، این طرح هم به نتیجه خواهد رسید!



دیدگاه

محمدعلی صمدی

رئیس‌جمهور ایالات متحده در طرح ۲۰ بندی‌اش قصد دارد نیروی چندملیتی به غزه اعزام کند. این طرح، طبعاً به سود اسرائیل است نه مردم فلسطین و شامل خلع سلاح و دیگر گروه‌های مقاومت و مدیریت مستقیم دونالد ترامپ و تونی بلر -نخست‌وزیر اسبق انگلستان - است. ترامپ مدعی است می‌خواهد بخشی از غزه را جدا و در آنجا رفاه ایجاد کند. قصد تاجر نیویورکی قاعدتاً خیرخواهی برای ساکنان غزه نیست. نیت وی این است میان ساکنان باریکه تفاوت ایجاد شود و در نهایت مردم مستقر در مناطقی که از سوی حماس اداره می‌شود، علیه نیروهای مقاومت شورش کنند اما آیا این بخش طرح ۲۰ ماده‌ای شدنی است؟ بی‌تردید خیر! به دلایلی که در ادامه ذکر می‌کنم.

آمریکا اگر توان انجام چنین کاری را داشت، در افغانستان انجام می‌داد. ۲۰ سال آنجا حضور داشت. همان زمان هم می‌گفتند قرار است یک مدل آمریکایی بسازد که همه منطقه حسرتش را بخورد و مثلاً پاکستانی‌ها، ایرانی‌ها یا مردم خلیج‌فارس برای کار به افغانستان بروند! اگر چنین الگویی شدنی بود، افغانستان بهترین فرصت بود. نه مردم آنجا به اندازه فلسطینی‌ها نسبت به غرب و اسرائیل کینه داشتند و نه مقاومت اسلامی جدی در آن حد وجود داشت.

حالا که ۷۰ هزار غیرنظامی که بسیاری‌شان زن و کودک بودند، در غزه شهید شده‌اند، چطور می‌خواهند منطقه‌ای بسازند که مردم در آن زندگی کنند؟ اینها بیشتر در حد رویاپردازی‌های ترامپ است؛ همان‌طور که دربارۀ اوکرراین چه چیز تازه‌ای در این طرح ۲۰ ماده‌ای هست که قبلاً تجربه نشده باشد؟

اینها فانتزی‌های ترامپ است. حتی اگر اسرائیل هم زیر بارش برود، نتیجه‌اش چیزی جز تقویت دستاوردهای مقاومت نخواهد بود. به نظر من این طرح هم قطعاً شکست می‌خورد. اصلاً این به معنای واقعی «طرح» نیست. طرح باید چارچوب داشته باشد؛ نقطه شروع و پایان و توافق حداقلی. اینکه کسی بیاید دیکته بخواند «من می‌گویم اینجا اجرا شود»، طرح نمی‌شود. ۸۰-۷۰ سال است انواع طرح‌ها برای فلسطین ارائه شده؛ از طرح فهد تا طرح کیسینجر و نیکسون و طرح‌های فرانسوی‌ها. در این ۷۰ سال چندین رئیس‌جمهور آمریکا آمدند و رفتند و مردند و هیچ‌کدام‌شان نتیجه‌ای نگرفتند.

با طرح و دیکته نمی‌شود مردمی را که اشغالگر پایش را بر گلولی‌شان گذاشته و نفس‌شان را بند آورده و حاضر نیست از سلطه‌طلبی‌اش کوتاه بیاید، به راهی رساند. هر قدر طرح‌های قبلی به نتیجه رسید، این طرح هم به نتیجه خواهد رسید!

اگر چنین مدل‌هایی شدنی بود، در عراق تحت اشغال آمریکا هم انجام می‌شد، چرا آنجا انجام